

پدیدارشناسی تجربه اخلاقی

تقدیم به ولفگانگ کوئلر

سرشناسه: ماندلبام، موریس، ۱۹۸۷-۱۹۰۸ م. Mandelbaum, Maurice
عنوان و نام پدیدآور: پدیدارشناسی تجربه اخلاقی / موریس ماندلباوم: ترجمه مریم
خدادادی.
مشخصات نشر: تهران: ققنوس، ۱۳۹۱.
مشخصات ظاهری: ۴۷۲ ص.
شابک: ۹۷۸-۶۰-۲۷۸-۰۳۷-۹
وضعیت فهرست نویسی: فیپا
یادداشت: عنوان اصلی: The phenomenology of moral experience, c1955.
موضوع: اخلاق
موضوع: اخلاق -- فلسفه
شناسه افزوده: خدادادی، مریم، ۱۳۵۵-، مترجم
رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۱ ۴ پ ۲ م ۱۱/۱ BJ
رده‌بندی دیویی: ۱۷۰
شماره کتاب‌شناسی ملی: ۲۹۹۸۹۰۳

پدیدارشناسی تجربه اخلاقی

موریس ماندلباوم

ترجمه مریم خدادادی



این کتاب ترجمه‌ای است از:

The Phenomenology of Moral Experience

Maurice Mandelbaum

The Free Press, Glencoe, Illinois, 1955



انتشارات ققنوس

تهران، خیابان انقلاب، خیابان شهدای ژاندارمری،

شماره ۱۱۱، تلفن ۴۰ ۸۶ ۴۰ ۶۶

* * *

موریس ماندلباوم

پدیدارشناسی تجربه اخلاقی

ترجمه مریم خدادادی

چاپ اول

نسخه

زمستان ۱۳۹۱

چاپ شمشاد

حق چاپ محفوظ است

شابک: ۹ - ۰۳۷ - ۲۷۸ - ۶۰۰ - ۹۷۸

ISBN: 978 - 600 - 278 - 037 - 9

www.qoqnoos.ir

Printed in Iran

تومان

فهرست

مقدمه مترجم	۹
۱. معرفی اجمالی موريس ماندلباوم	۹
۲. پدیدارشناسی چیست؟	۱۳
۳. پدیدارشناسی اخلاق: هوسرل، شلر، لویناس و ماندلباوم	۱۷
۴. پدیدارشناسی اخلاق در فلسفه تحلیلی معاصر	۲۰
مروری به کتاب پدیدارشناسی تجربه اخلاقی؛ لوسیس گاروین	۲۵
پیشگفتار ۱۹۵۵	۳۵
پیشگفتار ۱۹۶۹	۳۹
۱. مسئله روش	۴۱
درآمد: امر هنجاری و امر توصیفی	۴۱
چهار رویکرد به اخلاق	۴۵
رویکرد پنجم	۶۹
۲. احکام اخلاقی مستقیم	۸۳
گزینش های اخلاقی	۸۴

عنصر فرمان	۹۱
رابطه تناسب	۱۰۳
نظریه‌های غایت‌گرایانه و وظیفه‌گرایانه	۱۱۹
۳. احکام اخلاقی دور	۱۵۵
درستی اخلاقی و ارزش اخلاقی	۱۵۶
تناسب در احکام اخلاقی دور	۱۷۳
عواطف و گرایش‌ها در حکم اخلاقی	۱۸۰
احکام مربوط به اعمال گذشته خود ما	۱۹۵
۴. احکام مربوط به ارزش اخلاقی	۲۱۱
فضایل و رذایل به طور کلی	۲۱۸
تحلیل فضایل و رذایل عملی	۲۲۶
فضایل و رذایل استعدادی	۲۴۲
احکام شخصیت به طور کلی	۲۵۷
وحدت تجربه اخلاقی	۲۷۲
۵. سرچشمه‌های نزاع‌های اخلاقی	۲۷۹
درآمد: نسبی‌گرایی و مطلق‌گرایی	۲۷۹
تباین، تغایر، اختلاف	۲۸۷
امور واقع در نزاع‌های اخلاقی	۲۹۶
عواطف در نزاع‌های اخلاقی	۳۱۰
احساسات در نزاع‌های اخلاقی	۳۲۵
عوامل فردیت و نزاع‌های اخلاقی	۳۳۳
۶. حل نزاع‌های اخلاقی	۳۵۱
درآمد: مسئله اعتبار و صدق	۳۵۱
اصل اولویت واقعیت‌ها	۳۵۹

فهرست ♦ ۷

۳۷۷	اصل جهانشمولی
۴۰۲	اصل غایت
۴۲۰	اصول در مقام عمل
۴۵۱	منابع
۴۵۵	واژه‌نامه
۴۵۹	نمایه

مقدمه مترجم

۱. معرفی اجمالی موريس ماندلباوم

موريس ماندلباوم در سال ۱۹۰۸ در شيكاگو به دنيا آمد؛ بالغ بر شش دهه از حيات خود را صرف بررسي مسائلي همچون هنر، معرفت تاريخي، فلسفه علوم اجتماعي، اخلاق و روان شناسي كرد. او در سال ۱۹۳۶ رساله دكترای خود را زير نظر ويلير مارشال اربن^۱ در دانشگاه ييل^۲ به زبان آلماني و با موضوع مسئله معرفت تاريخي^۳ به انجام رساند و در سال ۱۹۳۸ آن را منتشر كرد؛ بعدها صورت پخته تری از همين دیدگاه را در كتاب تشریح معرفت تاريخي^۴ در سال ۱۹۷۷ به چاپ رساند. ماندلباوم اولين دوره تدریس خود را در كالچ سوارت مور^۵ آغاز كرد و در همان جا با ولفگانگ كوتلر^۶ و كارل دونكر^۷ دو روان شناس گشتالت، آشنا شد و از دیدگاه های آنها بسيار تأثیر پذیرفت. ماندلباوم هنگامی به تأمل فلسفی در باره روان شناسی گشتالت^۸ پرداخت كه

۱. Wilbur Marshall Urban: فیلسوف آلمانی-آمریکایی (۱۸۷۳-۱۹۵۲).

2. Yale University 3. *The Problem of Historical Knowledge*

4. *The Anatomy of Historical Knowledge* 5. Swarthmore College

۶. Wolfgang Köhler: روان شناس گشتالت و پدیدارشناس آلمانی-آمریکایی (۱۸۸۷-۱۹۶۷).

۷. Karl Duncker: روان شناس آلمانی (۱۹۰۳-۱۹۴۰).

۸. Gestalt Psychology: این مکتب در سال ۱۹۱۲ در اعتراض به جنبه هایی از ساخت گرایي

این دیدگاه به عنوان دیدگاهی مبهم و وارداتی مورد بی‌توجهی واقع شده بود و او با این‌که هیچ‌گاه رویکرد خود را گشتالتی ننماید، اما در بسیاری از آثار خود به تأثیرپذیری از روان‌شناسی گشتالت اذعان کرد. ماندلباوم در اول ژانویه ۱۹۸۷ در هائور، چشم از جهان فرو بست.

دغدغه ماندلباوم در اوایل دهه چهل با تمرکز بر اخلاق صورت جدیدی به خود گرفت و کتاب کوئلر با عنوان جایگاه ارزش در جهان واقعیات^۱ نقشی تأثیرگذار در این ماجرا داشت. این کتاب که در سال ۱۹۳۸ منتشر شد، مجموعه سخنرانی‌های کوئلر در دانشگاه هاروارد در دفاع از واقع‌گرایی انتقادی^۲ و عینیت‌گرایی اخلاقی^۳ بود. ماندلباوم که تا سال ۱۹۴۷ در کالج سوارت مور مشغول به تدریس بود، دغدغه‌های اخلاقی خود را در تعامل با کوئلر و دونکر صورت‌بندی کرد و در نهایت در سال ۱۹۵۵ کتاب پدیدارشناسی تجربه اخلاقی^۴ را به چاپ رسانید و آن را به کوئلر تقدیم کرد. او در این کتاب بیش از این‌که وارد نظریات نظام‌مند اخلاق شود، تلاش می‌کند ارزش را از منظر پدیدارشناسانه بررسی کند و به جای این‌که صرفاً به چستی ارزش بپردازد، از شرایط پدیدار شدن ارزش در آگاهی یا تجربه سخن می‌گوید. ماندلباوم که در تمامی این سال‌ها در کالج دارت‌ماوث^۵ به تدریس می‌پرداخت،

(structuralism) و رفتارگرایی در آلمان به رهبری ماکس ورتایمر (Max Wertheimer)، کورت کوفکا (Kurt Koffka) و کوئلر ظهور یافت؛ روان‌شناسی گشتالت یا گشتالت‌گرایی، نظریه‌ای در باره ذهن و مغز است که مبدأ افعال مغز را کل‌گرایانه و همراه با گرایش‌های خودسازماندهی‌کننده تلقی می‌کند. اغلب در تبیین نظریه گشتالت از تعبیر «کل بزرگ‌تر از مجموعه اجزاست» استفاده می‌شود. فائلان به این مکتب معتقد بودند که به جای بررسی تحلیلی یا جزءنگرانه پدیده‌های روانی که ساخت‌گرایان در تحقیقات خود به کار می‌بردند، باید آن‌ها را با همان وضع پیچیده‌ای که دارند و با در نظر گرفتن موقعیتی که در آن هستند، مطالعه کرد. به نظر آن‌ها رفتار مجموعه‌ای از بازتاب‌ها نیست و ادراک چیزی بیش‌تر از مجموعه‌ای از احساسات و عناصری است که با روش درون‌نگری تجربی آشکار می‌شوند (پورافکاری، ۱۳۸۲، ص ۶۲۶).

1. *The Place of Value in a World of Facts* 2. critical realism
3. moral objectivism 4. *The Phenomenology of Moral Experience*
5. Dartmouth College

در سال ۱۹۵۷ به دانشگاه جان هاپکینز^۱ رفت و حدود دو دهه از حیات علمی خود را در آنجا گذراند. در این سالها با رویکردی تاریخی و انتقادی به مسئله معرفت پرداخت؛ نتیجه مطالعات او در این دوران، کتابی بود با عنوان تاریخ، علم و ادراک حسی: مقالات تاریخی و انتقادی^۲ که در سال ۱۹۶۴ انتشار یافت؛ ماندلباوم در این کتاب واقع‌گرایی انتقادی مورد نظر کونلر را با واقع‌گرایی انتقادی رادیکال^۳ اصلاح کرد. هدف و ضرورت در نظریه اجتماعی^۴ عنوان کتابی دیگر از ماندلباوم است که در آن به بیان اصول خود در فلسفه علوم اجتماعی می‌پردازد و واقعیت‌های اجتماعی را ویژگی‌های نوحاسته‌ای^۵ می‌داند که نمی‌توان آن‌ها را به اجزایشان فروکاست. این کتاب پس از مرگ وی، در سال ۱۹۸۷ انتشار یافت.

ماندلباوم دغدغه‌های خود را علاوه بر این آثار در کتاب‌ها و مقالات دیگری شرح و تفصیل داده است که در این جا به ترتیب سال انتشار از آن‌ها نام می‌بریم: «نقدی بر فلسفه‌های تاریخ»،^۶ «یادداشتی در باره نوحاستگی»،^۷ «تعیین‌گرایی و مسئولیت اخلاقی»،^۸ «مغالطه استثنای خود»،^۹ تاریخ، انسان و

1. Johns Hopkins university

2. *History, Science and Sense-Perception: Historical and Critical Essays*

3. Radical Critical Realism: طبق این دیدگاه نه تنها کیفیات محسوس را نمی‌توان با کیفیات اشیای خارجی یکی دانست، بلکه اصلاً هیچ کیفیتی را نمی‌توانیم با خود شیء یکی بدانیم (Verstegen, 2000, p. 88).

4. *Purpose and Necessity in Social Theory*

5. emergente: مفهوم نوحاستگی را می‌توان به صورت وقوع امری که با توجه به اطلاعات پیشین دور از انتظار است و دست‌کم به لحاظ کیفی با امری که پیش‌تر روی داده‌اند، تفاوت دارد، معرفی کرد. چنین امری معمولاً در سیستم‌هایی که از سطحی از پیچیدگی برخوردار هستند، روی می‌دهند. برای نمونه، شکل‌گیری آب مایع و دارای خاصیت ترکندگی از ترکیب دو عنصرگازی اکسیژن و هیدروژن که دست‌کم در بادی امر یک رویداد دور از انتظار به نظر می‌رسد (خوشنویس، ۱۳۸۹، ص ۲۴).

6. "A Critique of Philosophies of History", 1948/1984.

7. "A Note on Emergence", 1951/1984.

8. "Determinism and Moral Responsibility", 1960.

9. "The Self-Excepting Fallacy", 1962/1984.

عقل،^۱ «تاریخ فلسفه؛ مسائل روش شناختی»،^۲ «نسبی‌گرایی ساجکتیو، ابجکتیو و مفهومی»،^۳ فلسفه، تاریخ و علوم: گزیده‌ای از مقالات انتقادی.^۴ گرچه این آثار دلمشغولی ماندلباوم را در حیطه‌های متنوع و متفاوتی بازتاب می‌دهند، اما از یکپارچگی و وحدت عمیقی برخوردارند، از این رو نمی‌توان دیدگاه‌های او را دیدگاه‌هایی پراکنده و متشتت دانست یا تنها به بخشی از آثار او توجه کرد و بخشی دیگر را به عنوان آثار فرعی کنار گذاشت.^۵

اثر اخلاقی ماندلباوم در زمان انتشار مورد توجه قرار نگرفت. تنها در سال‌های اخیر برخی از فیلسوفان اخلاق در حوزه تحلیلی به دیدگاه‌های اخلاقی این فیلسوف علاقه پیدا کرده‌اند. دلیل این امر تحقیق و تتبع بسیار او در مورد تجربه اخلاقی^۶ است که در کتاب پدیدارشناسی تجربه اخلاقی به روشنی بازتاب می‌یابد؛ کتابی که هنگام انتشار، در اثر غلبه تفکر تحلیلی زبانی مورد غفلت واقع شد، زیرا ماندلباوم در روزگاری پدیدارشناسی اخلاق را در کانون اندیشه خویش قرار داد که چرخش زبانی^۷ در همه شاخه‌های فلسفه تحلیلی و به‌ویژه بحث‌های اخلاقی غلبه داشت و مباحث پدیدارشناختی نادیده گرفته می‌شدند. ماندلباوم به‌رغم رشد سریع چنین رویکردی، می‌کوشید تجربه اخلاقی را نه صرفاً از جهت انعکاسی که در زبان دارد، بلکه از جهت جنبه‌های غیرزبانی، یعنی جنبه‌های پدیدارشناختی بررسی کند.^۸

تلاش ماندلباوم برای توصیف و تبیین جایگاه انسان به عنوان عامل یا ناظر در موقعیت‌های پیچیده اخلاقی و در ارتباط با دیگران، علاوه بر این‌که منظر و امکانات مفهومی جدیدی را برای نگرستن به عالم پیش روی ما می‌گشاید،

1. *History, Man and Reason*, 1971.

2. "The History of Philosophy: Some Methodological Issues", 1977.

3. "Subjective, Objective and Conceptual Relativism", 1980/1984.

4. *Philosophy, History, and the Sciences: Selected Critical Essays*, 1984.

5. Versteegen, 2000, pp. 85–96. 6. moral experience 7. linguistic turn

8. Beardsley, 1959, p. 519.

نشان می‌دهد که بدون توجه به نحوه تجربه افراد از موقعیت‌ها، نمی‌توان به توصیف درستی از پدیده‌های انسانی دست پیدا کرد.

در این مقدمه به اختصار در باره مبانی پدیدارشناسی اخلاق و رویکردهای پدیدارشناسانه به اخلاق در سنت تاریخی سخن می‌گوییم، زیرا ترسیم افق اندیشه اخلاقی ماندلباوم بدون اشاره به روش پدیدارشناسی کامل نمی‌شود و این روش در شکل‌گیری تفکر اخلاقی ماندلباوم سهم بسزایی داشته است. ماندلباوم به اعتبار رویکرد پدیدارشناسانه در تحلیل تجربه‌های اخلاقی، در این سنت فلسفی جای می‌گیرد و از این حیث اندیشه او وامدار هوسرل، بنیانگذار پدیدارشناسی است؛ ابتدا بنا داریم با بیانی اجمالی از روش پدیدارشناسی هوسرل و امکان اطلاق آن در حوزه‌های دیگر از جمله اخلاق، از پدیدارشناسی اخلاق هوسرل، شلر و لویناس به طور مختصر بحث کنیم. در پایان به پدیدارشناسی اخلاق در فلسفه تحلیلی معاصر نیز اشاره‌ای خواهیم داشت.

۲. پدیدارشناسی چیست؟

پدیدارشناسی بررسی پدیدارهاست؛ پژوهشی در باره ساختارهای آگاهی و چگونگی پدیدار شدن یا به نظر رسیدن اشیاء در آگاهی. بررسی پدیدارشناسانه اشیاء با تعلیق حکم به وجود خارجی آنها، دریافت شهودی ما را از اشیاء تحلیل و توصیف می‌کند؛ پدیدارشناسی ذوات اشیاء و روابط ذاتی میان آنها را به دست می‌آورد و از چگونگی شکل‌گیری پدیدارها در آگاهی ما سخن می‌گوید. هربرت اشپیگلبرگ^۱ با تأمل در پدیدارشناسی هوسرل، این رویکرد را در چند گام صورت‌بندی کرده است.

1. Herbert Spiegelberg 1982, pp. 653–701.

گام نخست با بررسی پدیده‌های جزئی آغاز می‌شود. در این گام آنچه پیش از هر چیز مهم است، دریافت یا شهود ابتدایی و خامی است که از اشیاء داریم. پس از شهود ابتدایی پدیده‌ها آن‌ها را تحلیل می‌کنیم؛ البته تحلیل پدیده‌ها به این معنا نیست که آن‌ها را به اجزای جداگانه‌ای تجزیه کنیم، بلکه به معنای تفکیک اجزای تشکیل دهنده پدیده‌ها و روابط آن‌ها با پدیده‌های مشابه است. با قرار دادن پدیده‌ها در دسته‌های خاص، ویژگی‌های آن‌ها و روابطی را که با یکدیگر دارند، توصیف می‌کنیم. علاوه بر شهود، تحلیل و توصیف پدیدارهای جزئی، در گام دوم می‌کوشیم ذوات اشیاء را نیز در تجربه‌های پدیداری خود شهود و متعاقباً تحلیل و توصیف کنیم. پدیدارشناسی جزئی‌ها، قطعاً با پدیدارشناسی ذات‌ها تفاوت دارد. برای رسیدن به شهود ذوات، ابتدا باید پدیده‌های جزئی را بر اساس شباهتی که با یکدیگر دارند، در زنجیره‌ای پیوسته کنار هم قرار دهیم؛ این کار از طریق ادراک حسی و تخیل انجام می‌شود. در مرحله بعد، از میان این پدیده‌ها دسته‌هایی را که حول محور واحدی قرار دارند، جدا می‌کنیم؛ برای مثال، علاوه بر این که ویژگی جزئی قرمزی را در تجربه‌های مختلف شهود می‌کنیم، پدیده‌هایی که فقط و فقط از سنخ قرمزی‌اند را نیز تجربه می‌کنیم و به این ترتیب ویژگی کلی یا ذات قرمزی را شهود می‌کنیم. تحلیل یک ذات ما را با مؤلفه‌های آن آشنا می‌کند، اما بررسی پدیدارشناختی ذوات علاوه بر مؤلفه‌ها، روابط یا پیوندهای ذاتی میان ذات‌ها را نیز نشان می‌دهد؛ این سومین گام از بررسی پدیدارشناسانه است. به نظر هوسرل روابط ذاتی دو گونه‌اند: روابطی که در درون یک ذات وجود دارند (روابط درون‌ذاتی) و روابطی که میان چند ذات برقرارند (روابط بین ذوات). در بررسی روابط درون‌ذاتی می‌کوشیم نشان دهیم که آیا مؤلفه‌های یک ذات برای آن ذات، ذاتی‌اند یا نه؛ برای مثال، در شهود مثلث مؤلفه‌هایی مانند اضلاع، زوایا، شکل‌ها و اندازه‌ها وجود دارند که باید بپرسیم کدام یک ذاتی و کدام

غیرذاتی‌اند. از نظر هوسرل، تغییر آزاد در تخیل^۱ راه رسیدن به پاسخ است؛ برای مثال تصور می‌کنیم که برخی از مؤلفه‌ها اساساً وجود ندارند؛ در این صورت اگر ذات باز هم باقی بماند، باید نتیجه بگیریم که آن مؤلفه ذاتی نبوده است، اما اگر مؤلفه‌ها را با امور دیگر جایگزین کنیم و این جایگزینی موجب شود که ذات به کلی و از اساس تغییر کند یا کل ذات از میان برود، معلوم می‌شود که مؤلفه مورد نظر، ذاتی بوده است. پدیدارشناسی علاوه بر بررسی آنچه پدیدار می‌شود (اعم از ذات و جزئی)، در گام چهارم به بررسی نحوه‌های پدیدار شدن اشیاء نیز می‌پردازد؛ برای مثال می‌توان مکعب را از زاویه و جهت خاصی که دیده می‌شود، بررسی کرد یا از جهت و جوهی از آن که پدیدار نمی‌شوند اما در ادراک یک مکعب دخیلند، بررسی کرد و همچنین می‌توان آن را از جهت درجات گوناگونی از وضوح و تمایز که برای ما به نظر می‌رسد، مورد توجه قرار داد. تحلیل و توصیف چگونگی شکل‌گیری یا تقوم پدیده‌ها در آگاهی از طریق تحلیل مراحل تعیین پدیده‌ها، گام پنجم از روش پدیدارشناسی است. تمام این گام‌ها با تعلیق باور به وجود خارجی و مستقل پدیده‌ها همراه است؛ تعلیق، گام ششم از بررسی پدیدارشناسانه است که در آن صرفاً به آنچه در آگاهی ما برای ما پدیدار می‌شود یا به نظر می‌رسد، اکتفا می‌کنیم؛ این همان چیزی است که هوسرل اپوخه^۲ یا تحویل پدیدارشناختی^۳ می‌نامید.^۴ لازم به ذکر است که همه پدیدارشناسان به نحو یکسان به این

1. free imaginative variation 2. epoche 3. phenomenological reduction

۴. اشیپگیلبرگ گام هفتمی را نیز به نام تفسیر معانی پنهان به مراحل بررسی پدیدارشناسانه افزوده است. خود هوسرل به این گام اشاره نکرده است هرچند به نظر نمی‌رسد که آن را رد کند. تفصیل کامل این گام از پدیدارشناسی را هایدگر در هستی و زمان بیان کرده است. برای این‌که این گام روشن شود باید تصویری از پدیدارشناسی هرمنوتیک (تفسیری) هایدگر – که بر پدیدارشناسان بعدی همچون سارتر و مرلوپونتی تأثیر گذاشت – داشته باشیم. هرمنوتیک تلاش برای بیان معنای پدیده‌هاست. هدف از پدیدارشناسی هرمنوتیک کشف معانی‌ای است که مستقیماً از شهود، تحلیل و توصیف به دست نمی‌آیند. در پدیدارشناسی هرمنوتیک از داده‌های مستقیم و بی‌واسطه آگاهی برای کشف آنچه مستقیماً در آگاهی پدیدار نمی‌شود، بهره می‌بریم. تحلیل هایدگر از وجود انسانی (دازاین) و روانکاوی اگزیستانس سارتر نمونه‌هایی از این تفسیرند.

گام‌ها نپرداخته‌اند و افزون بر این، همه آن‌ها این گام‌ها را با ترتیب پیش‌گفته دنبال نکرده‌اند.

روش پدیدارشناسی برای بررسی ویژگی‌ها و ساختارهای انواع گوناگون تجارب آگاهانه مانند تجربه‌های حسی، تجربه دینی، تجربه‌های زیبایی‌شناختی و تجربه‌های اخلاقی قابل انطباق است. برای مثال، تجربه زیبایی‌شناختی از یک مجسمه را در نظر بگیرید. در شهود ابتدایی، زیبایی را به عنوان ویژگی‌ای از مجسمه تجربه می‌کنیم که در ما ایجاد تحسین می‌کند یا از دیدن آن لذت می‌بریم و...؛ سپس می‌توان این ویژگی را به مؤلفه‌هایی مانند هماهنگی میان اجزا و بازنمایی، تجزیه و تحلیل کرد و در نهایت می‌توان آن را با دسته‌بندی در قالب تجربه‌های حسی یا شناختی توصیف کرد. در مرحله دوم، ذات زیبایی را جستجو می‌کنیم؛ چه چیزی در تجربه ما از انواع گوناگون امور زیبا مشترک است و آن‌ها را از سایر تجربه‌ها متمایز می‌کند؟ مثلاً می‌توانیم ذات زیبایی را نوع خاصی از هماهنگی بدانیم. در مرحله سوم، روابط درون‌ذاتی امر زیبا و روابط میان انواع گوناگون زیبایی‌های حسی، عاطفی و شناختی را کشف و بیان می‌کنیم. در مرحله بعد، وجوه پدیدار شدن امر زیبا را در آگاهی خود مورد توجه قرار می‌دهیم؛ مثلاً این‌که مجسمه زیبا از چه جنبه یا زاویه‌ای برای ما پدیدار می‌شود یا جنبه‌هایی از آن که برای ما پدیدار نمی‌شوند اما در تجربه ما از درک مجسمه دخیل هستند، کدامند. در مرحله پنجم با بررسی مؤلفه‌ها، جنبه‌ها و مراحل تعیین پدیدار زیبایی در آگاهی، به چگونگی شکل‌گیری این تجربه می‌پردازیم. در کل این مراحل، وجود یا عدم ویژگی زیبایی را در خارج از ذهن تعلیق می‌کنیم و صرفاً آنچه را در آگاهی ما پدیدار می‌شود، در نظر می‌گیریم. به این ترتیب، در بررسی پدیدارشناسانه، ویژگی‌ها و ساختار پدیدارهای زیبایی‌شناختی از منظر اول‌شخص بیان می‌شوند. همین روش در مورد سایر انواع تجربه‌ها قابل اطلاق است.

۳. پدیدارشناسی اخلاق: هوسرل، شلر، لویناس و ماندلباوم

یکی از زمینه‌های کاربرد روش پدیدارشناسانه، تجربه اخلاقی است. پدیدارشناسی اخلاق به طور پراکنده در آثار هوسرل - به ویژه آثار منتشرنشده او - بحث شده و نخستین بررسی جدی آن در آثار ماکس شلر به چشم می‌خورد. لویناس و ماندلباوم از دیگر فیلسوفانی هستند که به طور جدی به این حوزه پرداخته‌اند. هوسرل در آثار منتشرشده زمان حیاتش مطالب بسیار اندک و پراکنده‌ای در باره پدیدارشناسی اخلاق دارد، اما در دست‌نوشته‌هایی از او که به تازگی در حال انتشارند، رساله‌ها و کتاب‌هایی در باره پدیدارشناسی اخلاق یافت شده است. به نظر می‌رسد که تجربه اخلاقی، از دیدگاه هوسرل، از سنخ ادراک حسی یا باور است؛ یعنی گویی عامل ارزش را در شیء، ادراک یا بازنمایی می‌کند. هوسرل (دست‌کم در دوره‌ای از تفکر خود) شهودها یا پدیدارهای اخلاقی را در چارچوب عواطف و اراده تحلیل و توصیف می‌کند؛ در عاطفه، اشیاء با ویژگی‌های ارزشی پدیدار می‌شوند و در اراده، اشیاء با ویژگی‌های ناظر به عمل یا کنش ظهور می‌یابند. به این ترتیب، او ارزش‌های اخلاقی را ذاتاً از سنخ عاطفه و اراده تلقی می‌کند. از نظر هوسرل، عاطفه در تفکر - که در آن، اشیاء با ویژگی‌های ناظر به واقعیت پدیدار می‌شوند - ریشه دارد، و اراده هم در عاطفه و از طریق آن در تفکر، ریشه دارد. به باور او، ویژگی‌های اخلاقی یا ارزشی مانند خوبی و بدی، متقوم به عاطفه و اراده‌اند و از طریق آن‌ها، در تفکر ریشه دارند. این‌ها روابط ذاتی میان مؤلفه‌های اخلاقی‌اند که از طریق آن‌ها، ارزش در تجربه آگاهانه ما تقوم می‌یابد.^۱

ماکس شلر روش پدیدارشناسی را در زمینه تجربه‌های اخلاقی گسترش داده است. او تجربه اخلاقی را اساساً عاطفی و دربردارنده درکی پیش‌نظری

1. Melle, 2002, pp. 230-248.

و پیش‌باوری^۱ از ارزش‌ها می‌دانست. او که برخلاف کانت، امور پیشینی (بیش‌تجربی) را به امور صوری محض محدود نمی‌کرد و به امور پیشینی مادی یا محتواهای پیشینی هم باور داشت، داده‌های شهود - پدیدارهایی که از منظر اول‌شخص تجربه می‌شوند - را پیشینی مادی قلمداد می‌کرد و معتقد بود که از طریق شهود ذاتی می‌توانیم این امور را درک کنیم. به این ترتیب، شلر داده‌های ناظر به ارزش اخلاقی را امور پیشینی مادی می‌دانست که به صورت عاطفی برای ما پدیدار می‌شوند. او ارزش‌ها را، متناظر با انواع عاطفه‌ها، به چهار نوع تقسیم می‌کرد و میان آن‌ها قائل به ترتیب و درجه‌بندی بود و اعتقاد داشت که تمایلی پیش‌عقلانی برای ترجیح ارزش‌های مرتبه بالاتر بر ارزش‌های مرتبه پایین‌تر وجود دارد؛ ترتیب آن‌ها از بالاترین به پایین‌ترین عبارت است از: (۱) ارزش‌های دینی مانند «تقدس» و «عدم تقدس»، (۲) ارزش‌های فرهنگی مانند «راستگویی»، «درستی» و «زیبایی»، (۳) ارزش‌های حیاتی مانند «نجابت» و «سادگی»، و (۴) ارزش‌های حسی مانند «لذت‌بخش بودن» و «دردناکی». به نظر شلر، هر یک از این ارزش‌های اخلاقی با یک ارزش نااخلاقی، مانند سود، نتیجه، وظیفه، و تمایل، تقوم می‌یابند.^۲

لویناس اخلاق را تنها در صورت مواجهه با دیگری ممکن می‌دانست. به نظر او، غیریت یا دیگری را نمی‌توان به «خود» فروکاست. او نسبت میان خود و دیگری را به گونه‌ای توصیف می‌کرد که هیچ یک از آن‌ها به سود دیگری از میان نرود. تحلیل لویناس از مواجهه خود با دیگری در بردارنده سه عنصر است: میل، چهره و گفتار. او میل به دیگری را به معنای طلب رسیدن به چیزی که فاقد آنیم (یعنی نیاز) نمی‌داند، بلکه آن را جستجوی تعالی، غیریت و خارجیت دیگری قلمداد می‌کند. در مواجهه با دیگری عنصر چهره بسیار

1. pre-doxastic

۲. کوستنباوم ۱۳۷۳، ص ۱۱-۱۴؛ پیتر سپدیر، ۱۳۷۳، ص ۲۵-۲۶؛ Blosser 2002, pp. 396-401.

مهم است؛ غیر در رابطه‌ای چهره‌به‌چهره (به اعتبار تجسم مادی آن) نزد من حاضر است و چهره بخشی از دیگری است که بیش‌تر دیده می‌شود و بیانگری و تأثیرگذاری بیش‌تری دارد. این انکشاف را نباید به صورت یک رابطه معرفتی فهمید، بلکه چهره سرچشمه معانی‌ای است که از دیگری می‌آیند و به تعبیر لویناس، چهره سخن می‌گوید و تجلی چهره همان گفتار است، زیرا خطاب دیگری به من یا خطاب من به دیگری رکن زبان است و یکی از شالوده‌های خطاب رویارویی با چهره دیگری است. گفتار، از نظر لویناس، چیزی را که پیشاپیش می‌دانسته‌ایم منتقل نمی‌کند، بلکه معانی تازه‌ای را پدید می‌آورد. به این ترتیب، رابطه خود با دیگری در قالب میل به دیگری و مواجهه چهره‌به‌چهره با او به عنوان رابطه‌ای معنابخش فهمیده می‌شود. لویناس رابطه خود با دیگری را اساساً از سنخ اخلاق می‌داند. به نظر لویناس، مواجهه خود با دیگری رابطه‌ای اخلاقی است. دیگری مرا واقف می‌سازد که جهان تنها به من تعلق ندارد و این فهم، چیزی نیست که خوشایند من باشد، زیرا قدرت و اختیار مرا مخدوش می‌کند؛ این یک وضعیت اخلاقی است. به این ترتیب، اخلاق از همین مرحله بنیادینی آغاز می‌شود که در آن، حضور دیگری سوژه را به چالش و تردید می‌کشد.^۱

ماندلباوم در کتاب پدیدارشناسی تجربه اخلاقی گرچه محتوای پدیدارشناسی متفاوتی با محتوای پدیدارشناسی هوسرل را دنبال می‌کند، اما به لحاظ روش مشابه است. او در این کتاب به تلقی خود از پدیدارشناسی اشاره می‌کند:

من در استفاده از واژه پدیدارشناختی به روش‌های خاص مکتب پدیدارشناسانه اشاره نمی‌کنم. من از واژه پدیدارشناسی برای دلالت به بررسی تجربه یا متعلقات تجربه (اشیای تجربه‌شده) اشاره می‌کنم؛ این بررسی در صدد توصیف ماهیت آن‌هاست نه این‌که تبیینی از آن‌ها ارائه دهد.^۲

۱. دیویس، ۱۳۸۶، ص ۸۰-۹۵؛ Bernasconi and Keltner 2002, p. 250.

۲. یادداشت ۱۸، فصل اول.

او به جای پرداختن به مفاهیم، نظریه‌ها و دیدگاه‌های اخلاقی گوناگون، با شهودهای خام و ابتدایی آغاز می‌کند و معتقد است ما به هیچ چیز مستقیم‌تر و بی‌واسطه‌تر از آنچه تجربه می‌کنیم، دسترسی نداریم. بنابراین توجه به حکایت‌های تجارب اخلاقی پیش از هر چیز اهمیت دارد. ماندلباوم با تفکیک مؤلفه‌های تشکیل‌دهنده شهودهای اخلاقی، به تحلیل و توصیف دسته‌بندی آن‌ها می‌پردازد. سپس می‌کوشد با بررسی آنچه میان همه آن‌ها مشترک است و تجربه‌های اخلاقی را از سایر انواع تجربه‌های نااخلاقی متمایز می‌کند، ذات یا ویژگی کلی تجربه‌های اخلاقی را به دست آورد. تعیین و توصیف خصوصیات یا مؤلفه‌های ذاتی و غیرذاتی تجربه‌های اخلاقی، گام بعدی بررسی پدیدارشناسانه ماندلباوم است. او در این جا همچنین از نحوه‌ها یا وجوه پدیدار شدن تجربه اخلاقی و چگونگی تعیین یا شکل‌گیری آن براساس مؤلفه‌هایی که دارد، سخن می‌گوید. باید توجه داشت که بررسی پدیدارشناسانه تجارب اخلاقی در هیچ یک از مراحل که ذکر شد، ناظر به وجود یا عدم ویژگی‌های اخلاقی در خارج نیست و بحث از آن را تعلیق می‌کند و صرفاً به آنچه برای ما در موقعیت اخلاقی پدیدار می‌شود نظر دارد.

۴. پدیدارشناسی اخلاق در فلسفه تحلیلی معاصر

پدیدارشناسی در سنت تحلیلی معاصر – در اواخر قرن بیستم و اوایل قرن بیست و یکم – صرفاً به روش توصیفی‌ای دلالت می‌کند که به بررسی جنبه تجربی (یا پدیداری) حیات ذهنی می‌پردازد و لزوماً به جنبشی که با هوسرل به اوج رسید و منجر به شکل‌گیری نظام‌های فکری گوناگون شد، نظر ندارد؛ هر چند از بصیرت‌های موجود در آن و به‌ویژه روش‌های آن بهره می‌برد. در واقع، پدیدارشناسی در سنت تحلیلی برخلاف پدیدارشناسی در سنت قاره‌ای که اغلب دغدغه تشکیل نظام‌های فکری با رویکرد پدیدارشناسانه را دارد، صرفاً مسائل جزئی مربوط به ویژگی‌ها و ساختارهای انواع گوناگون

تجربه‌های آگاهانه و روابط میان آن‌ها را بررسی می‌کند؛ موضوعی که علم با تمام دستاوردهای خود از عهده تبیین آن بر نمی‌آید و به همین دلیل به نظر می‌رسد که علم توانایی ارائه تبیین کامل و جامعی از تمامی جوانب جهان را ندارد.^۱ ناتوانی علم در این زمینه، موقتی و جزئی نیست بلکه حکایت از مشکلی روشی دارد، زیرا روش علم، مبتنی بر داده‌های عینی است و نتایج حاصل از آن از طریق مشاهده و آزمایش یا از منظر بیرونی اثبات می‌شود؛ منظر بیرونی یا اصطلاحاً سوم‌شخص، منظری است که از طریق آن، می‌توان اشیاء و پدیده‌هایی را که مستقل از آگاهی ما وجود دارند و همه افراد به طور یکسان به آن‌ها دسترسی دارند بررسی کرد، اما تجارب آگاهانه از آن جهت که فقط به تجربه درونی فرد از یک حالت خاص مربوط می‌شوند و قائم به آگاهی شخص تجربه‌کننده‌اند، اساساً در تبیین‌های علمی نمی‌گنجد، زیرا از منظر سوم‌شخص قابل بررسی نیستند.^۲ آنچه به هنگام احساس درد از نظر فیزیکی در من رخ می‌دهد، بنا به فرض چیزی شبیه به این است که گیرنده‌هایی خاص در پوست من تحریک می‌شوند و سیگنال‌های الکتریکی از طریق رشته‌های عصبی به مغز من فرستاده می‌شوند، اما این داستان فیزیکی، توصیف جامع و کاملی از درد نیست، زیرا احساس درد به عنوان یک حالت ذهنی، علاوه بر این جنبه بیرونی که قابل بررسی علمی است، واجد جنبه درونی یا سابجکتیو هم است که از هیچ یک از واقعیت‌های فیزیکی در باره عملکرد مغز و کارکرد سلول‌های عصبی قابل استنتاج نیست؛ نحوه تجربه درونی من از درد یا آنچه هنگام درد به طور مستقیم و اول شخص تجربه می‌کنم. این جنبه درونی کاملاً به آگاهی من وابسته است و در نتیجه

۱. پوراسماعیل، ۱۳۸۶، ص ۱۸.

۲. مک‌ناتن، ۱۳۸۳، ص ۹۲. البته جنبه‌های کارکردی و عصبی حالات ذهنی یا تجارب آگاهی (مانند گفتار و رفتار و همبسته‌های عصبی آن‌ها)، از طریق روش‌های سوم‌شخص مانند تحقیقات علمی و مخصوصاً پژوهش‌های روان‌شناختی و عصب فیزیولوژیک قابل تبیین است (Kriegel, 2007, p. 5).

فقط از منظر اول شخص و با رهیافتی سابجکتیو قابل بررسی است؛ در سنت تحلیلی این رهیافت سابجکتیو و اول شخص که تنها به کمک آن می‌توان ماهیت و ساختارهای تجارب آگاهی را بررسی کرد، پدیدارشناسی نام دارد.^۱ برای توصیف ماهیت و ساختارهای تجربه‌های اخلاقی از آن حیث که عامل اخلاقی در موقعیت اخلاقی و هنگام صدور حکم اخلاقی به طور مستقیم و اول شخص تجربه می‌کند، باید رهیافتی سابجکتیو به اخلاق اتخاذ کرد؛ این رهیافت سابجکتیو، «پدیدارشناسی اخلاق»^۲ نام دارد که جنبه درونی حالات ذهنی‌ای را بررسی می‌کند که برای فرد تجربه‌کننده هنگام شکل‌گیری و صدور احکام اخلاقی پدیدار می‌شود.^۳ به عبارت دیگر، پدیدارشناسی اخلاق به جای پرداختن به مفاهیم، نظریه‌ها و دیدگاه‌های گوناگون در مورد شناخت ماهیت اخلاق و تبیین معیارهای صحیح برای تعیین درست و نادرست اخلاقی، به آنچه عامل اخلاقی هنگام فعل اخلاقی یا صدور حکم اخلاقی به طور مستقیم و بی‌واسطه تجربه می‌کند، می‌پردازد.^۴ امروزه برخی از فیلسوفان معاصر همچون برادران درایفوس، تری هرگن، مارک تیمنس و یوریا کریگل از رهگذر توجه دوباره به مسائلی که موریس ماندلباوم مطرح کرده بود، پدیدارشناسی اخلاق را در سنت تحلیلی احیا کرده‌اند و مقالاتی را در باره موضوعات مختلف پدیدارشناسی اخلاق و به‌خصوص موضوع، هدف و امکان آن نوشته‌اند. به این ترتیب، کتاب حاضر پلی است میان سنت تاریخی پدیدارشناسی اخلاق در هوسرل و شلر و پژوهش‌های تحلیلی‌ای که فیلسوفان معاصر در باره این موضوع انجام می‌دهند.

1. Kriegel, 2007, p. 5. 2. moral phenomenology

۳. روان‌شناسی اخلاق (moral psychology) به بررسی جنبه کارکردی حالات ذهنی یا روانی با بار اخلاقی، یعنی حالاتی که در تعیین احکام و رفتارهای اخلاقی نقش دارند، از منظر سوم شخص می‌پردازد، اما پدیدارشناسی اخلاق جنبه سابجکتیو و درونی این حالات را آن‌طور که عامل اخلاقی از منظر اول شخص تجربه می‌کند، بررسی می‌کند (Doris and Stich, 2008).

4. Kriegel, 2007, p. 6.

در پایان، شایسته است از کمک‌ها و پیشنهادهای دکتر مسعود علیا در این ترجمه سپاسگزاری کنم. فهم برخی از عبارات ماندلباوم بدون کمک‌های پرفسور مارک تیمنس و دکتر یوریا کریگل ممکن نبود که بسیار قدردان آن‌ها هستم. در ترجمه این اثر از نسخه الکترونیک موجود در سایت کوئستیا (Questia) استفاده کردم. از مارک تیمنس تشکر می‌کنم که نسخه‌ای چاپی از اصل کتاب را برای من فرستاد و مقابله نهایی ترجمه با اصل کتاب به برطرف کردن برخی از اشتباهات کمک کرد. در آخر مایلم از همسرم یاسر پوراسماعیل که زحمت مقابله اثر را برعهده داشت، صمیمانه سپاسگزاری کنم.

منابع مقدمه

- Beardsley, Elizabeth, «Moral Experience and Ethical Analysis», *Philosophical Review*, 68 (4), pp. 519–530.
- Bernasconi, Robert and Keltner, Stacy, «Emmanuel Levinas: The Phenomenology of Sociality and the Ethics of Alterity», in John J. Drummond, Lester E. Embree (eds.), *Phenomenological Approaches to Moral Philosophy*, Springer, 2002, p. 250.
- Blosser, Philip, «Max Scheler: A Sketch of his Moral Philosophy», in John J. Drummond, Lester E. Embree (eds.), *Phenomenological Approaches to Moral Philosophy*, Springer, 2002, pp. 396–401.
- Doris, John and Stich, Stephen, «Moral Psychology: Empirical Approaches», in Edward N. Zalta (ed.), *The Stanford Encyclopedia of Philosophy*, 2008.
- Kriegel, Uriah, «Moral phenomenology: Foundational issues», *Phenomenology and Cognitive Science*, Springer Science and Business Media B.V, 2007, No. 7, pp. 1–15.
- Melle, Ulrich, «Edmund Husserl: from Reason to Love», John J. Drummond and Lester E. Embree (eds.), *Phenomenological Approaches to Moral Philosophy*, in Springer, 2002. pp. 230–248.
- Spiegelberg, Herbert, *The phenomenological movement: a historical introduction*, Springer, 1982, pp. 653–701.
- Verstegen, Ian., «Maurice Mandelbaum as a Gestalt Philosopher», *Gestalt Theory*, 2000, Vol. 22, No. 2, pp. 85–96.

- پوراسماعیل، یاسر، «آگاهی و مسئله شکاف تبیینی»، فلسفه (دانشگاه تهران)، ۱۳۸۶، سال ۳۵، شماره ۳، صص ۱۵-۴۴.
- پورافکاری، نصرت‌الله، فرهنگ جامع روان‌شناسی-روان‌پزشکی، تهران، فرهنگ معاصر، ۱۳۸۲.
- خوشنویس، یاسر، «نسخه علی نوحاسته‌گرایی در مورد ویژگی آگاهی کیفی»، نقد و نظر، تابستان ۱۳۸۹، سال پانزدهم، شماره ۵۸، صص ۲۳-۵۵.
- دیویس، کالین، درآمدی بر اندیشه لنیناس، ترجمه مسعود علیا، تهران، مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۸۶.
- سپیدر، پیتر، «معروضات پدیدارشناسی از نظر ماکس شلر»، ترجمه علی قیصری، کلک، فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۳، شماره ۴۹ و ۵۰، صص ۲۵-۲۶.
- کوستنباوم، پیتر، «ماکس شلر»، ترجمه علی قیصری، کلک، فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۳، شماره ۴۹ و ۵۰، صص ۱۱-۱۴.
- مکناتن، دیوید، نگاه اخلاقی، درآمدی به فلسفه اخلاق، ترجمه حسن میان‌داری، تهران، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت)، ۱۳۸۳.

مروری به کتاب پدیدارشناسی تجربه اخلاقی؛

لوسیوس گاروین^۱

در پژوهشی که باید آن را حائز درجه اول اهمیت دانست، موریس ماندلباوم از طریق رویکردی که کار او را نسبت به بحث‌های معاصر در نظریه اخلاقی کاملاً متمایز می‌سازد، به مسائل اخلاق پرداخته است. رویکردی که او در پیش گرفته است تحلیل پدیدارشناختی احکام اخلاقی انسان‌هاست. او از میان همه رویکردهای ممکن به اخلاق، این رویکرد را به لحاظ روش شناختی از همه معتبرتر می‌داند و در عین حال معتقد است که این رویکرد علاوه بر این که می‌تواند ماهیت تجربه اخلاقی را به خودی خود روشن کند، قادر به فراهم کردن مبنایی برای حل بسیاری از نزاع‌های اخلاقی و آزمودن کفایت نظریه‌های اخلاقی رقیب است. شاخصه‌های بی‌نظیر روش او عبارتند از حدت بینش روان‌شناختی، موشکافی در جزئیات استدلالی که غالباً دقیق و ظریف است و حکمتی اخلاقی که در تحلیل‌های نافذ او از مسائل انضمامی و دانش او در باره متون اخلاق و متون علوم اجتماعی نمود یافته است.

۱. Lucius Garvin (۱۹۰۸-۱۹۷۷)، استاد دانشگاه مرلند. این معرفی ترجمه‌ای است از: Lucius Garvin, Review of *The Phenomenology of Moral Experience* by Maurice Mandelbaum, Vol. 66, No. 3, (Apr, 1956), pp. 224-228.

این کتاب با بررسی کوتاهی از مسئله روش در اخلاق آغاز می‌شود و با تحلیل و مقایسه انواع گوناگون احکام اخلاقی ادامه می‌یابد، و با بحثی درباره انواع نزاع‌های اخلاقی و اصولی که این نزاع‌ها در چارچوب آن‌ها قابل حلند، به پایان می‌رسد.

ماندلباوم در بحث خود درباره روش اشاره می‌کند که یکی از اعتراضات رایج به رویکرد پدیدارشناختی صرف در اخلاق، این است که این رویکرد، اخلاق را به رشته‌ای توصیفی و نه هنجاری تبدیل می‌کند. پاسخ او به این اعتراض این است که به نظر او ماهیت هنجاری اخلاق در توانایی آن برای فراهم آوردن هنجارهای عینی‌ای برای رفتار نهفته نیست، بلکه اخلاق از این حیث هنجاری است که داده‌های اولیه آن هنجاری‌اند و این داده‌های اولیه همان احکام مربوط به بهتر و بدتر، درست و نادرستند که انسان‌ها در آن‌ها تجربه اخلاقی خود را ثبت می‌کنند.

بنابراین هنگامی که ماندلباوم ناخرسندی خود را در مورد آن دسته از روش‌های پژوهش اخلاقی که دربردارنده تلقی‌های خاصی از ماهیت وجودند – مانند نظریه‌های متافیزیکی، روان‌شناختی و جامعه‌شناختی – ابراز می‌کند، مخالفت او با آن‌ها بر این موضوع مبتنی نیست که علی‌الادعا استنتاج «باید» از «است» ناممکن است برخلاف کاری که غالباً سایر منتقدان انجام می‌دهند، بلکه نقیصه بنیادینی که او در این قبیل روش‌ها می‌یابد، این است که آن‌ها مایلند تجربه اخلاقی را ابتدائاً همراه با فرضیه‌های متافیزیکی یا علمی‌ای تلقی کنند که با خلوص تحلیل پدیدارشناختی منافات دارد. تنها تضمین برای رسیدن به فهمی حقیقی از آگاهی اخلاقی انسان‌ها این است که آن‌ها از همان ابتدا به طور مستقیم (به نحو دریافتی و نه استنتاجی) بررسی کنیم و طرح ملاحظات فراپدیدارشناختی را به مراحل بعدی پژوهش واگذاریم.

دیگر مشخصه روش ماندلباوم، به گفته خود او، این است که با ماهیت نوعی احکام اخلاقی سروکار دارد نه با محتوای جزئی آن‌ها. علاقه به

محتوای خاص احکام اخلاقی ناشی از این است که ما تمایل داریم این احکام را به عنوان اموری صادق یا کاذب اثبات کنیم یا آن‌ها را به عنوان اموری صادق یا کاذب با معیار جهانشمولی برای رفتار مرتبط سازیم. اما مدعای ماندلباوم این است که چنین رویکردی مصادره به مطلوب است زیرا در صورت اختلافی حقیقی در رأی اخلاقی، هر یک از دو طرف نزاع تمایل دارد که معیار مناسب را در حکمی بیابد که پیشاپیش پذیرفته است. از سویی دیگر اگر بتوان معیارهای تعیین اعتبار احکام اخلاقی را بر اساس خصوصیات نوعی این قبیل احکام آن‌گونه که از طریق تحلیل پدیدارشناختی آشکار می‌شوند، کشف کرد، در این صورت ماندلباوم استدلال می‌کند که روشی غیردوری برای تفکیک میان گزاره‌های اخلاقی صادق و کاذب در دست است.

تحلیل پدیدارشناختی مورد نیاز، با بررسی متوالی سه نوع متمایز از احکام اخلاقی آغاز می‌شود. نوع نخست عبارت است از «احکام مستقیم مربوط به درستی و نادرستی اخلاقی» که از سوی عاملی صادر می‌شوند که مستقیماً درگیر گزینشی اخلاقی است. نوع دوم عبارت است از «احکام دور مربوط به درستی و نادرستی اخلاقی» یعنی احکامی که از سوی یک فرد در مورد رفتار فرد دیگر (یا از سوی یک فرد در باره رفتار گذشته خودش) صادر می‌شوند. نوع سوم عبارت است از «احکام مربوط به ارزش اخلاقی» یعنی احکام مربوط به ستایش و نکوهش که به شخصیت یک فرد یا صفات شخصیتی او معطوفند.

به دلیل محدودیت مجال، بررسی ما از پژوهش ماندلباوم در باره «خصوصیات نوعی همه تجربه‌های اخلاقی» ابتدائاً با اشاره به بحث او در باره احکام اخلاقی مستقیم پیش خواهد رفت. یکی از عناصر اساسی چنین حکمی به گفته ماندلباوم وجود «فرمان انعکاسی» است. چنین فرمان‌هایی (مانند فرمان عمل به وعده) به صورت برون‌بنیاد احساس می‌شوند، یعنی به این صورت احساس می‌شوند که از بیرون از ما - عامل‌ها -

نشئت می‌گیرد و به ما معطوف است و پاسخی را از جانب ما ایجاد می‌کند. فرمان‌های اخلاقی هرگز صرفاً خودانگیخته و همچنین درون‌بنیاد نیستند، به این معنا که به خواسته‌ها یا علایق ما مربوط نیستند. از سوی دیگر «این واقعیت که فرمان‌های وظیفه به این صورت تجربه می‌شوند که از بیرون از ما صادر شده‌اند، به‌خودی‌خود به ما امکان نمی‌دهد که در مورد وجود معیار مطلق برای وظیفه نتیجه‌گیری کنیم» (ص ۱۰۸). طبق این تلقی، مبنای فرمان اخلاقی رابطه به لحاظ پدیدارشناختی برون‌بنیاد «تناسب» است که میان عمل ملاحظه‌شده و موقعیت پیش روی عامل برقرار است. این موضوع به مناسبت عمل با موقعیت مربوط است. در این جا «موقعیت» چنان گسترده تلقی شده است که شامل عناصر گذشته و آینده می‌شود مانند وعده‌هایی که قبلاً داده شده است و مقاصد یا اهدافی که انتظار می‌رود عمل آن‌ها را متحقق سازد. «تناسب» به عنوان رابطه‌ای «طبیعی» میان عناصر در شیء ادراک شده تفسیر می‌شود و عبارت است از «درونی بودن درک شده روابط میان اجزا» (ص ۱۱۵). یک شیء زیباشناسانه تام و تمام چنین تناسبی را میان اجزایش به نمایش می‌گذارد. مثال دیگر عبارت است از رابطه هدف با ابزار رسیدن به آن هدف یا رابطه وعده داده شده با عملی که وعده از طریق آن تحقق می‌یابد. مانند لب‌بوم هیچ تمایزی میان تناسب اخلاقی و سایر انواع تناسب ترسیم نمی‌کند، اما تناسب گاهی ممکن است به فرمان‌های اخلاقی بینجامد و گاهی نه. به این ترتیب، تناسب یک عمل، با وعده‌ای که آن را تحقق می‌بخشد، فرمانی اخلاقی را بر دوش عامل آینده‌نگر پدید می‌آورد، زیرا این وعده به عنوان واقعیتی برون‌بنیاد پدیدار می‌شود که فرمان به انجام دادن عملی اراده‌شده را بر دوش عامل قرار می‌دهد نه به این دلیل که او به انجام دادن این کار تمایل دارد بلکه قطع نظر از این که او به انجام دادن این کار تمایل داشته باشد یا نه. در مورد احکام دور مربوط به درستی و نادرستی و احکام مربوط به ارزش اخلاقی کافی است بگوییم که آن‌ها نیز بر درک تناسب برخی از اعمال

یا برخی از فضایل یا صفات شخصیتی با فرمان‌های ادراک‌شده موقعیت‌های پیش روی عامل‌های اخلاقی مبتنی‌اند.

ماندلباوم حین بحث از احکام اخلاقی مستقیم و دور بخش عمده‌ای را به ذکر مثال‌هایی از موقعیت‌های اخلاقی اختصاص می‌دهد که در آن‌ها به نظر او واضح است عامل‌ها و حکم‌دهنده‌های «دور» همواره عمل متناسب را همان عملی نمی‌یابند که درصدد پیشبرد ارزش‌های آینده است. البته فایده‌گرایان هرگز انکار نکرده‌اند که افراد فرمان‌های اخلاقی‌ای را می‌پذیرند که آن‌ها را به صورت غایت‌گرایانه تلقی نمی‌کنند، همان‌طور که وظیفه‌گرایان انکار نمی‌کنند که افراد فرمان‌هایی را می‌پذیرند که آن‌ها را به صورت غایت‌گرایانه تلقی کرده‌اند. این‌که آیا تفسیر وظیفه‌گرایانه از این فرمان‌ها مؤید قوی‌تری را در تجربه اخلاقی می‌یابد یا تفسیر غایت‌گرایانه، و این‌که این تجربه چه نوع مؤیدی را فراهم می‌کند، پرسش‌هایی هستند که متأسفانه باید در این جا از آن‌ها بگذریم. البته با این توضیح که امروزه به نحو سودمندتری نسبت به فضای بحث ماندلباوم می‌توان به این مسائل پرداخت.

اما باید روشن باشد که تلقی مفهوم تناسب به عنوان همبسته وظیفه احساس شده و تفسیر تناسب در چارچوب ساختار موقعیت پیش روی عامل به خودی خود نمی‌تواند مؤیدی برای دیدگاه وظیفه‌گرایانه یا «شهودگرایی» ادراکی و علییه نظریه غایت‌گرایانه به دست دهد. زیرا از یک طرف، بازساختاربنندی موقعیت‌ها در چارچوب ذاتیات اخلاقیشان که ماندلباوم به نحو کاملاً هوشمندانه‌ای به انجام رسانده است، هم علییه دیدگاه‌های وظیفه‌گرایانه سنتی (مانند نظریه وظایف در بادی نظر راس) و هم علییه دیدگاه‌های غایت‌گرایانه است. از این مهم‌تر، این‌که آنچه در مورد دیدگاه ماندلباوم شهودی است، ادراک فرمانی است که از تناسب (یا فقدان تناسب) در موقعیت پدید می‌آید، اما غایت‌گرا نیز چنین فرمان‌هایی را ادراک می‌کند همان‌طور که خود ماندلباوم بر این نکته تأکید می‌ورزد. تنها اختلافی که در این

میان وجود دارد این است که آیا هر فرمانی دربردارنده تناسب میان ابزارها (اعمال) با غایات مربوط به ارزش است یا نه، یا این که آیا می توان به نحو صحیحی نشان داد که این گونه است یا نه. اما اگر مسئله را این گونه بیان کنیم ممکن است به نظر برسد که در باره «اعتبار محتوایی» معیارهای هنجاری است و در نتیجه در فراسوی قلمرو بررسی پدیدارشناسانه قرار دارد.

محدودیتی که طرفداران نظریه های هنجاری ممکن است برای آن نوع از تناسب هایی قائل باشند که می توانند به نحو معتبری فرمان های اخلاقی را بر دوش ما بگذارند، موجب طرح پرسشی در باره درستی این مدعای ماندلباوم می شود که ملاک اخلاقی بودن یک فرمان احساس شده نوع تناسبی که آن را برمی انگیزد نیست، بلکه تحقق شرایط حاکم بر تأثیر آن بر ماست. این شرایط عبارتند از (۱) «بیرونی بودن» یا استقلال ارزش ادراک شده نسبت به تمایلات و خواسته های ما (۲) ادراک ارزش به این عنوان که به وضعیتی تعلق دارد که ما می توانیم آن را به وجود آوریم و (۳) ارتباط این وضعیت با موقعیت ما. اما چرا بر اساس این تحلیل، وظیفه احساس شده برای تکمیل یک آهنگ موسیقی، به عنوان مثال، نمی تواند وظیفه ای اخلاقی و نه صرفاً زیبایی شناسانه باشد؟ به نظر می رسد که ماندلباوم مایل است خصلت نااخلاقی این تجربه را با این سخن تبیین کند (ص ۱۰۳) که یک شیء زیبایی شناسانه «به این صورت دیده می شود که چیزی را در باره اجزایش به ما فرمان می دهد» نه این که «فرمان های برون بنیادی را صادر کند که ما باید به آن ها عمل کنیم». آهنگ ناقص تکمیل خود را به ما فرمان نمی دهد بلکه به جزء تکمیل نشده اش فرمان می دهد.

اما این تبیین قانع کننده نیست. به معنایی مناسب و حتی دقیقاً یکسان موقعیت دربردارنده عمل ددمنشانه ممکن است این گونه به نظر ما برسد که برای تکمیل خود به عمل مجازات فرمان می دهد. مطمئناً آنچه در این موقعیت به آن فرمان داده می شود مستلزم وظیفه ای بر دوش عامل است و در